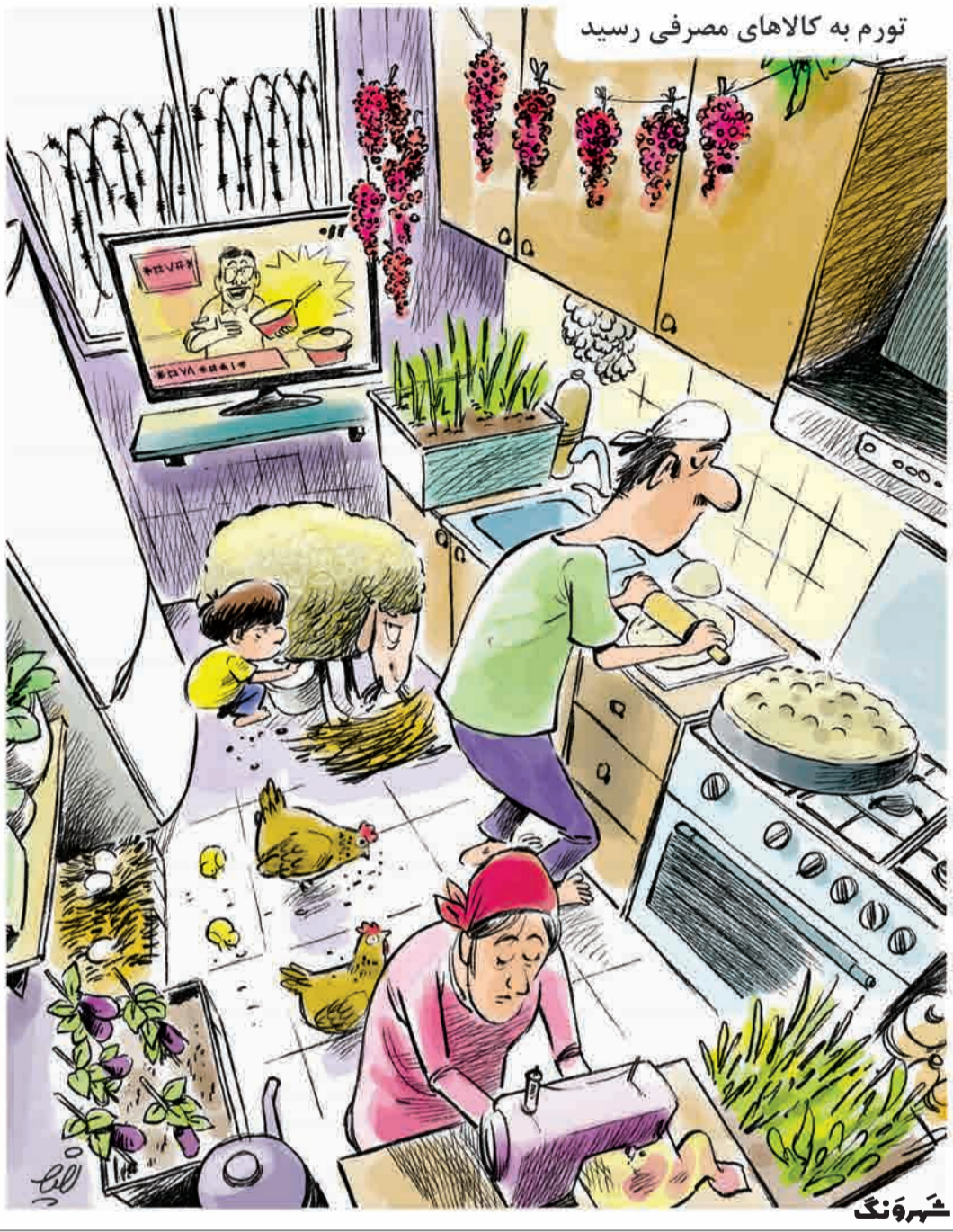


تماشاخانه

ناعم‌تدین | کارتون‌نویس | naemator@gmail.com



تورم به کالاهای مصرفی رسید



پیراگفتم: به ماشد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راه‌هاگ؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شهروند

شماره هفتصد و هفتاد و پنجم

شبگردی

Winter is coming!



خاتم باجی کنترل تلویزیون را گرفته بود دستش و نمی گذاشت کسی مسابقه فوتبال ببیند. برادرم گفت: «خاتم باجی چرا این طوری می کنی؟ فردوسی پور رفت. این دوشنبه با هر دوشنبه فرق داره.» خاتم باجی گفت: «من هم مثل شما ایرانی هستم. نو که میاد به بازار کهنه میشه دل آزار. اصلا از قدیم گفتن اون که رفته دیکه هیچ وقت نمیاد.»

مادرم گفت: «پس لاقبل بزیند آن طرف ببینیم بالاخره زینب باباش را پیدا کرد یا نه.» خاتم باجی گفت: «تج. امشب تلویزیون فرق است. اینترنت خانه فرق است. دستگاه پخش فیلم فرق است. ظرف چیپس خوری فرق است. کاناپه و تخمه آفتابگردان و دوغ محلی هم فرق است.»

برادرم گفت: «یکهو بفرمایید در خانه شرایط جنگی اعلام کرده‌اید.» خاتم باجی گفت: «گفته باشم تا قسمت اول فصل آخر سریال تاج و تخت را دانلود نکنم کسی سمت وای فای نمی رود. وگرنه دستش را قلم می کنم.»

روح آقاجان گفت: «آهان این را بفرمایید. عجب پشتکاری. اما خوب اگر شما نگذارید فوتبال ببینم مجبورم بنشینم حرف سیاسی بزنم.» همه با شنیدن این حرف پشت چیزی پنهان شدید. اما خاتم باجی بی توجه به این حرف گفت: «چه بهتر. هر غلطی دلت می خواهد انجام بده.»

برادرم قهر کرد و با پسر همسایه رفتند به اتاقش.

کم کم دیالوگ‌هایی از اتاق مجاور شنیده شد:

«حقوق نسل های آینده را تاج کرده‌ایم، قانون در این زمینه ساکت است.» «تقریبا همه تالاب‌های کشور خشک شده است» «از نظر قانون، نسل آینده هیچ حقی ندارد.»

توجه خاتم باجی کم کم جلب شد. یوآش بواش سر خورد سمت در اتاق و پشت دیوار اتاق سنگ گرفت. دوباره صدا شنیدیم: «نسل موجود اعم از حکومت، دولت و انسان‌ها از طبیعت سواستفاده کرده‌اند.» چشم‌های خاتم باجی هر لحظه بیشتر برق می زد.

دوباره از تو اتناق شنیدیم: «در قانون تصویب شده حریم خشک رودخانه‌ها به فروش برسند»، «۳۵۰ دریاچه از ۰۰۰ عدد دریاچه زیرزمینی خشک شده است»، «مردم اطراف دریاچه تحت تاثیر غبار نمکی خواهند بود.»

خاتم باجی دیگر نتوانست تحمل کند. در اتاق را باز کرد و یهو پرید وسط اتاق برادرم. با صدای بلند گفت: «کلک کی فصل آخر سریال تاج و تخت را دانلود کردی؟ دلت اومد بواشکی ببینی؟ و... او چه دیالوگ‌های خشن و محکم و باصلابتی. چقدر دیالوگ‌هاش با حال ما همخوانی دارد، خب ما را هم صدا می کردی با هم ببینیم. تک خور. جیمی که نموده؟ بگویی جان آستو مرده همین گلدان را روی سرت می شکنم.»

برادرم هاج‌ووآج به خاتم باجی نگاه می کرد. گفت: «چی؟ تخت و تاج؟ نفرمایید. بازی تاج و تخت کجا بود؟ داشتیم به سخنرانی اخیر رئیس سازمان محیط زیست گوش می دادیم.»

پسر همسایه گفت: «ولی حرف‌هاش جووری بود که انگار جان آستورااست می گفت. بفرودی همه دریاچه‌ها و تالاب‌ها خشک می شه و درواقع winter is coming!»

کارشناس هواشناسی: گفتیم تهش هوا دو نفره می شه!

☹️ **هواشناسی: در باره بارش ها هشدار ندادیم چون فکر می کردیم مثل همیشه است**

◀️ **معاون رئیس: مگه ما حق نداریم مثل بقیه غافلگیر بشیم؟! مردم: حالا که هشدار می دادند، مگه کاری می کردید؟! خوننده‌ای از قمیش: این قدر که من درباره بارون هشدار می دم، هیچ کس نمی ده! مومیایی: هشدار که آرامش مسئولان را نخرانید!**

#ببخشید_مزامم_استراحتتون_شدیم_#جواب_های_قانع_کننده_#شهروند

۲۱ هزار ساختمان پر خطر در تهران وجود دارد

مردم: باز دمتون گرم وقت گذاشتید شمر دینشون!

◀️ **ساختمان بلاسکو: منم خطر ناک بودم که ریختم و خطرم رفع شد!**
◀️ **مردم: لاقال اسم شون رو مثل متهمان پنهان نکنید!**
◀️ **آتش نشانی: با مشت بز نید توی دیوار، اگر ریخت بدوید بیرون!**
◀️ **مومیایی: خوش به حال خودم، امن تر از قبر وجود نداره!**

#فقط_اعلام_آمار_نکنید_#تکان_بخوریم_قبل_از_این_که_تکان_بخوریم_#شهروند

فلکه اول

فارسی سخت یا اسپیویل کنندگان | آرزو درزی | بهتر است تا چند روز از هر جبندهای دوری کنید و کنج عزت برگزینید تا از نشر اسپویل کنندگان در امان بمانید. این موجودات به ظاهر شبیه ما هستند، اما در باطن بسیار مودی تر و خطرناک ترند. این گونه‌ها چندین نادر در همه جاز بیست می کنند: در خانه، محل کار، نقلیه عمومی، صفوف ناتوابی و شبکه‌های اجتماعی.

بهر است تا قسمت جدید یک سریال را ندیده‌اید، حتی امکان از خوردن باهر آمیزداری دوری کنید، چرا که اسپویل کنندگان به صورت کامل بر نام برزی شده به شما نزدیک می شوند، سر صحبت را باز کرده در موقع مناسب زهرشان را می ریزند. حتی اگر شما هم نخواهید آنها با شما سخن خواهند گفت، اگر سوار مترو شوید، می شنوید که چند نفر با صدای غرا و بلند، در حال تحلیل قسمت جدیدند. اگر تاکسی درست بگیرد، از آن قسمت جدیدی را سکنس برایتان تحلیل خواهد کرد.

پشت شمشادا

پشت شمشادا شهر است که در آن...

می کنند. ممکن است پشت شمشادا شهری باشد که ما بفهمیم داور بالاخره چرا گل اول استقلال به سپاهان را قبول نکرد و در آن گزارشگر بی طرف بازی هم بتواند از رد شدن گل، خیلی بی طرفانه دفاع کند. در پشت شمشادا شاید همه مردم دنیا خوشحال باشند و بیست و سی مجبور نباشد هر روز از فقر و بدبختی و فلاکت این غربی‌ها و به‌طور خاص اروپا و امریکا بگوید که همگی محتاج یک لقمه نان و یک تکه گوشت و سه تا گوجه شده‌اند و آن جا گوجه‌سبز کیلویی نهایت ۱۰ هزار تومان است (دقت کنید، گوجه سبز نه الوچه)!

اصلا شاید پشت شمشادا همان سوراخی باشد که «کوپر» در «اینترستار» از آن رد و وارد یک بعد دیگر شد و آن جا زمان خیلی دیرتر از این جا می گذرد و هنوز در گذشته مانده‌اند. حالانته خیلی هم گذشته، در حد زمانی که حسینی بای اولین بار می خواست بیاید سداوسیمما برای تست گزارشگری، مثلا آن جا اشتباهی جای پارکوی خطی‌های فلکه سوم تهرانپارس را سوار می شود و به مصاحبه کاری اش نمی رسد. اصلا شاید زمان آن جا یک سال قبل باشد و در آن قرار است مهدی طارمی آن توپ لعنتی را کمی این ورتر شوت کند و ما پر تغال را حرفش برود. یا حتی در این اندازه که وقتی صبح می رویم پیاز بخوریم، فروشنده نکوید هنوز قیمت جدید نیامده، اصلا شاید همین دیروز.

شاید هم پشت شمشادا همان سیاه‌چالهای است که اخیرا عکسش منتشر شده، جایی که حتی نور را هم می گفت من هاله نور دارم، معلوم می شد حرفش الکی است و ضایع می شد. اصلا شاید هر کسی می رود پشت شمشادا، فضانورد می شود و به هیچ چیزی فکر نمی کند. آنچنان راحت می خوابد و اگر چیز بدی به ذهنش می رسد با تکان دادن کتف پیش، آن را از خیالش دور می کند. به هر حال پشت شمشادا هر چیزی که هست قطعا با دنیا می فرق دارد، وگرنه این حجم از رضایتی که بعد از پریدن محسن حاجیلو از پشت شمشادا رخ می دهد، طبیعی نیست.

شهاب پاک‌نگر
طنز نویس

کوچه اول

حرفای تحریک کننده | امیرمسعود فلاج | تو اینستاگرام صفحاتی هست که جملات هجده ریشتری انگیزشی و تحریک کننده اراده بست می کنند. دیشب تو یکشون خواندم «شما به خاطر این که پولی ندارید، فقیر نیستید. اگر شما آرزویی نداشته باشید، فقیر هستید.» با خواندن این جمله خیلی انرژی گرفتم. لامصب اثرش نمی برید. صبح همه چی رو با همون نگاه می دیدم: سسر کار به مدیرم که حقوق رو واریز نکرده بود، گفتم شما به خاطر بحران مالی نیست که حقوق رو دیر میدید. شما تقویم ندارید که ببینید سر برچه. تو تا کسسی به رانده‌ای که بقیه پولمو نداشت بده گفتم مشکل شما نداشتن پول خرد نیست. شما صبحونه خوب نخوردید. خونه که رسیدم، دیدم مادرم سوپ رو به عنوان شام گذاشته جلوم. گفتم مادر جان از بلد نبودن نیست که شما سوپ رو جای شام قالب میکنی به ما. شما خواهر شوهر بد ندیدی تا حالا. ضربه‌ای مامانم به خاطر تعریف کردن از عمامه به سرم زد، حالم را سر جا آورد.

شهر فرنگ | آروین کارتون‌نویس



شهروند